

هو العليم

نظریهٔ مرحوم آقاضیاء عراقی در مفهوم شرط (۱)
و لزوم احتیاط در شبهات مفهومیه

سلسله دروس خارج اصول فقه - باب مفاهیم -

جلسه پانزدهم

استاد

آیة الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

لزوم رجوع به احتیاط در شبهه مفهومیه

در بحث اطلاق که مسئله به اینجا کشیده شد و مطلب به این مطالبی که عرض شد رسید - گرچه جایش اینجا نبود - مطلبی به نظر آمد که البته بحثش در همان باب براءت و اشتغال است؛ اما قبل از اینکه به مطالب دیگر برسیم، از باب براءت استهلال که ممکن است فرصت نباشد که مطالب به آنجا کشیده شود، اول آن را بیان می‌کنیم.

معمول این است که در باب دلیل در صورت فقدان دلیل یا اجمال دلیل و یا تعارض دلیلین براءت جاری می‌کنند؛ گرچه شیخ در اینجا خیلی داد سخن داده و سخن خودش را در رسائل خیلی مبسوط بیان کرده است.

اما مطلبی که درباره اهمال دلیل گفتیم این است

که ما نمی‌توانیم در مقام اثبات به ادلهٔ اباحیه مانند **«کلّ شیءٍ لک حلال حتی تعلم أنه حرام»**^۱ و امثال ذلک تمسک کنیم. تمام اینها در جایی می‌آیند که بحث فقدان دلیل باشد، ولی اگر مقام اجمال دلیل باشد قاعدهٔ قبح عقاب بلا بیان جاری نیست و قبح عقاب بلا بیان در آن موردی است که مسئلهٔ تعارض دلیلین یا فقدان دلیل باشد. اگر ما بتوانیم در مورد اجمال دلیل که در آنجا تکلیف به نحو اطلاق بیان شده است اما موردش مورد اهمال است، تکلیف را ولو به‌طور قدرمتیقن اتیان کنیم دیگر در این صورت آن قاعدهٔ عقلی جاری نخواهد شد.

این تتمه‌ای بود که خواستم عرض کنم تا اینکه وقتی به باب براءت و ادلهٔ شرعی مثل **«کلّ شیءٍ لک حلال حتی تعلم أنه حرام»** و امثال ذلک می‌رسیم، بدانیم که تمام اینها در مواردی است که بحث اجمال دلیل نباشد؛ اما اگر مورد، مورد اجمال دلیل باشد، در این صورت باید همان اشتغال و احتیاط را لحاظ کرد

^۱. وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۱۱۸: «عن أبي عبد الله عليه السلام في الجُبْنِ. قال: كلُّ شيءٍ لک حلال حتى یجینک شاهدان یشهدان أن فیہ مِیْتَةٌ»

تا انسان بتواند یقین به برائت ذمه پیدا کند؛ همچون مسئله غناء که اصلاً نمی‌دانیم مفهوماً به چه چیز غناء گفته می‌شود نه مصداقاً، که در اینجا بحث روی اجمال دلیل می‌رود. وقتی که شما قدرمتیقن را انجام بدهید دیگر یقین پیدا می‌کنید که اتیان کرده‌اید و عرض کردیم که قدرمتیقن هم به چه معنایی است و در هر موردی تفاوت پیدا می‌کند؛ در مورد واجبات، قدرمتیقن یک جور است و در مورد محرمات یک جور است و اینها تفاوت پیدا می‌کنند.

در باب واجبات اگر مثلاً در «أعتق رقبة» بگوییم که مقام در این عتق رقبه مقام اهمال است نه مقام اطلاق، در این صورت قدرمتیقن آن، رقبة مؤمنه می‌شود. یا فرض کنید که اگر امر به صلاة بیاید و برای شما قبله مشتبه شود، قدرمتیقنش صلاة به جهات اربع است.

یا در باب محرمات، اگر برای شما شبهه شود که آیا این مورد حرام است یا نه، و شبهه هم شبهه مصداقیه نباشد بلکه شبهه مفهومیه باشد، در اینجا قدرمتیقن به این است که شما موارد مشکوک را اتیان نکنید؛ چون آن موارد متیقن که حرمتشان یقینی

است، مفروعٌ عنه هستند. قدرمتیقن در شبهات تحریمیة مفهومیة، موارد مشکوکه است.

پس اگر ما شک کردیم که غناء به چه می گویند؟ آیا به این آلات و امثالها غناء می گویند یا اینکه غناء به بعضی از انواع اختصاص دارد؟ وقتی که غناء از نظر مفهومی برای ما مشتبه شد قدرمتیقن این است که ما موارد اشتباه را اتیان نکنیم؛ این می شود قدرمتیقن. نه مواردی که ما یقین داریم و هر کسی با آن می رقصد، اینکه دیگر قدرمتیقن نیست و اصلاً مفروعٌ عنه است. صحبت در این است که آن مورد، موردی باشد که ما با عدم اتیان آن مورد، دیگر یقین به براءت پیدا کرده باشیم.

بنابراین به نظر می رسد که مسئله و تکلیف در اجمال دلیل به مراتب مشکل تر از آنجایی است که دلیل مشخص باشد و با تشخص خود آن دلیل، تمسک به براءت و یا **کلّ شیءٍ لک حلال** و امثال ذلک بکنیم. این بحث در آنجا می آید که علت به چه برمی گردد؟ آیا برگشت و ریشه علت به عدم تکلیف ابتدائی است؟ منتها اگر بخواهیم این مسئله را پیش

بکشیم دیگر از محطّ بحث خارج می‌شویم. برمی‌گردیم به مطلب اصلی خودمان که تمسک به اطلاق در باب مفاهیم بود.

دیدگاه مرحوم آقاضیاء عراقی در مفهوم

شرط

دیدگاه آقاضیاء در مهمله بودن عقدالحمل

مرحوم آقاضیاء از راهی وارد شدند که برخلاف قوم و برخلاف مرحوم آخوند است. مرحوم آخوند در تمسک به اطلاقات قائل به این شدند که جمله شرطیه برای انتفاء عند الانتفاء باید مراحل را طی کند؛ مرحله اول لزوم است، مرحله دوم ترتب است و مرحله سوم ترتب به نحو علت است. و حالا در مرحله چهارم در ترتب به نحو علت، باید علت منحصره را طی کند تا به انتفاء عند الانتفاء برسیم.

مرحوم آقاضیاء در اینجا مطلبی دارند. ایشان بدون اینکه این مراحل را طی کنند از همان ابتدای امر، به مفهوم رسیدند و انتفاء عند الانتفاء شرط را اثبات کردند. ایشان می‌فرمایند: شکی نیست که در قضایای حملیه وقتی که مولا می‌گوید: «أكرم زیداً»، مولا حکم اکرام را در ناحیه عقدالحمل به‌عنوان

طبیعت مهمله در نظر می‌گیرد.^۱

نقد دیدگاه آقاضیاء در مهمله بودن عقدالحمل

اشکال اول: عدم امکان اهمال در مقام ثبوت

اگر در نظر شریفان باشد دربارهٔ طبیعت مهمله صحبت کردیم که یک وقت اهمال در مقام اثبات است و یک وقت در مقام ثبوت است. اهمال در مقام ثبوت که اصلاً معنا ندارد. اهمال در مقام ثبوت به معنای لا بشرط مقسمی است. در لا بشرط مقسمی مولا یک معنای مشترک در اقسام را در نظر می‌گیرد که آن معنای مشترک بدون تشخیص و تعیین ماهوی امکان ندارد که مورد انشاء واقع شود.

مثلاً مولا از بندهاش بخواهد به کلامی تکلم کند که آن کلام نه در ضمن حرف و نه در ضمن اسم و نه فعل متحقق شود. این معنا ندارد و می‌شود طبیعت مهمله لا بشرط مقسمی. یا مولا از بندهاش اتیان امری را بخواهد بدون آنکه آن اتیان در ضمن وجوب یا استحباب باشد یا در ضمن سخریه و استهزاء و تهدید و امثال ذلک باشد. یعنی صرف طلب را قصد

^۱. نهاية الأفكار، ج ۲، ص ۴۷۸.

کردن، ولی نه به نحو طلب و جویی یا استجابی یا استهزائی یا تهدیدی و ارعابی، این همان لا بشرط مقسمی می‌شود که ما از آن به طبیعت مهمله تعبیر می‌آوریم. آن طبیعت مهمله هیچ وقت مورد انشاء واقع نمی‌شود بلکه مصادیق آن مورد انشاء واقع می‌شود. خود اطلاق قسمی یکی از مصادیق طبیعت مهمله است و طبیعت در اطلاق قسمی باز مقید به اطلاق می‌شود. روی این حساب این طبیعت مهمله که قطعاً باید در لا بشرط مقسمی لحاظ شود، هیچ‌گاه نمی‌تواند مورد تکلیف واقع شود. پس در «اکرم زیداً» و جوب اکرام برای زید به عنوان طبیعت مهمله مقسمی نخواهد بود.

حالا اگر کسی اشکال کند که شما در این چند روز می‌گفتید که ممکن است مولا در مقام اثبات، حدود حکم یا حدود موضوع را بیان نکند و ما هم از این دلیل استفاده‌ی اهمال می‌کنیم و در موقع استفاده‌ی اهمال باید به قدر متیقن تمسک کنیم، پس چگونه در اینجا می‌گویید که حکم مهمل قابل انشاء نیست؟

ما می‌گوییم اهمال در اینجا با اهمال در لا بشرط مقسمی تفاوت دارد. در اهمال در مقام اثبات از روی

ناچاری حکم به اهمال می کنیم ولی نه اینکه این اهمال در اثبات، ما را به اهمال در ثبوت برساند. مولا هیچ وقت در مقام ثبوت، اهمال را قصد نمی کند. مثلاً وقتی که مولا می گوید: «**أعتق رقبةً**» در مقام ثبوت، یا اطلاق را قصد می کند که در این صورت هر رقبه ای را که بدهی بری الذمه می شوی، و این می شود اطلاق در مقام ثبوت. یا اینکه مقید را قصد می کند که باید رقبه مؤمنه را بدهی. اما اینکه نه رقبه مطلق و نه رقبه مؤمنه را در مقام ثبوت قصد کند امکان ندارد.

حالا چون ما علم غیب نداریم و اطلاعی بر مافی الضمیر مولا نداریم، لذا در مقام اثبات گیر می کنیم که آیا این **أعتق رقبةً**، ثبوتاً ما را به رقبه مطلق می رساند یا منظور مولا رقبه مقید است که در اینجا قیدش افتاده است؟ شاید قرائنی بوده ولی بر ما مخفی شده و یا به لحاظی آن قید ایمان افتاده است.

پس ما فقط در مقام اثبات است که حکم به اهمال می کنیم؛ اما هیچ وقت در مقام ثبوت حکم به اهمال نمی کنیم - خیلی این مسئله دقیق است - . وقتی که در مقام اثبات حکم به اهمال کردیم بنابراین باید

قدرمتیقن را اخذ کنیم تا ثبوتاً اتیان مسئله برای ما روشن شود؛ چراکه اگر مولا ثبوتاً مطلق را قصد کرده باشد، ما نیز رقبه مؤمنه را در ضمن مطلق آورده‌ایم. و اگر رقبه مقیده را قصد کرده باشد، ما نیز رقبه مؤمنه را آورده‌ایم؛ زیراکه ثبوتاً نیز رقبه مؤمنه منشأ بوده و این می‌شود اهمال در مقام اثبات. پس هیچ‌گاه اهمال در مقام اثبات ما را به اهمال در مقام ثبوت نمی‌رساند و در مقام ثبوت اهمالی وجود ندارد. این اشکال اولی که در اینجا به مرحوم آقاضیاء وارد می‌شود که ایشان طبیعت مهمله را برای موضوع که زید است محمول قرار دادند؛ وجوب اکرام به نحو اهمال را محمول برای زید قرار دادند. یعنی نوع اکرام در **اکرم زیداً**، اکرام کن زید را، اهمال دارد.

اشکال دوم: خدشه در اطلاق مورد تمسک

در اینجا ما می‌توانیم با ایشان این مساعدت را بکنیم که گرچه شما در اصطلاح دچار اشتباه شدید ولیکن از باب عدم مشاحه در اصطلاح می‌گوییم: اگر منظور شما از اهمال همان اطلاق است، ما این مطلب را از شما می‌پذیریم. بنابراین شما در اینجا نگوید که طبیعت مهمله، محمول برای زید واقع شده است،

بلکه در اینجا طبیعت مطلقه محمول واقع شده است. اگر شما خواستید به تقریرات مراجعه کنید متوجه این قضیه باشید که منظور از اهمالی که ایشان در اینجا ذکر کرده‌اند اطلاق است.

اشکالی که باز در اینجا پیش می‌آید این است که ایشان می‌گویند: در **اکرم زیداً**، اکرام از باب طبیعت مطلقه نیست، چون طبیعت مطلقه نیاز به توجه خاص و عنایت مخصوصه دارد. یعنی اگر ما این اکرام را به معنای اطلاق بگیریم جمیع افراد اکرامی که بر نوع بنی آدم صدق می‌کند را شامل می‌شود و به این می‌گویند اطلاق.

راجع به این قضیه ما صحبت کردیم که اکرام همیشه به موضوع خودش تعلق دارد. معنا ندارد که معنای اطلاق اکرام را بالنسبه به عمرو و بکر و خالد در نظر بگیریم. همیشه محمول بر موضوع خودش بار می‌شود. یعنی اگر اهمال باشد منوط به موضوع خودش است، اطلاق باشد منوط به موضوع خودش است، صنف حکم باشد منوط به موضوع خودش است، شخص حکم باشد منوط به موضوع خودش

است. و این اصلاً ابلهانه است که ما بگوییم: اکرام عمرو و خالد را بر زید بار می‌کنیم. وقتی که مولا می‌گوید: **اکرم زیداً**، یعنی تمام اکرام‌های عمرو و خالد و بکر و حسن و حسین و تقی و نقی و... برای زید است. چه موقع مولا چنین مطلبی را می‌گوید؟! این فقط در باب حصر مجازی است. در آنجا وقتی که می‌گوییم: «**العالم زیداً**» از باب انحصار جنس این وصف عالمیت در زید، می‌گوییم که تمام علما را از باب حصر مجازی، منحصر در زید می‌کنیم و این مجازاً است نه حقیقتاً. مجازاً می‌گوییم که همه عالم‌ها زید است. اما در عالم واقع، زید برای خودش یک عالم است، عمرو برای خودش یک عالم است، بکر هم برای خودش یک عالم است. ما نمی‌توانیم تمام آن علم‌ها را ندیده بگیریم و فقط زید را عالم بدانیم، این مجاز است.

حالا صحبت ما این است که آیا مولا و متکلم، در باب حمل حکم اطلاقی بر موضوع هم چنین قصدی را می‌کند؟ یعنی می‌گوید: تمام اکرام‌های عالم منتفی است و فقط این زید از آسمان افتاده و اکرام انحصار به زید دارد؟! این طوری نیست، اصلاً متکلم در این

مقام نیست. هر محمولی مرتبط با موضوع خودش است.

بنابراین اطلاقی را هم که ایشان در اینجا می‌گویند اصلاً اطلاق نیست، این یک امر مجازی است که اصلاً ربطی به اطلاق ندارد! اطلاق در **أكرم** **زیداً** به این معنا است که زید و حالات زید را در قضیهٔ حملیه در نظر می‌گیریم؛ حالت قیام، حالت قعود، حالت سجود، حالت آمدن، حالت نیامدن، حالت تلبس، عدم تلبس، نوم، یقظه و امثال ذلک. این حالات زید در ناحیهٔ عقدالوضع یک حال اطلاقی برای زید درست می‌کند.

اینکه الآن خدمتتان عرض می‌کنم همان بزنگاهی است که بعداً می‌خواهیم روی این بزنگاه صحبت کنیم؛ پس زید در اینجا می‌شود زید مطلق نه زید با یک وصف خاص. زیدی که در **أكرم** **زیداً** می‌گوییم، دیگر می‌شود زیدِ مطلق. در اینجا زید با یک وصف عنوانی لحاظ نشده، بلکه در هر حال لحاظ شده است. زید در حال قیام، زید در حال قعود، زید در حال تعلّم، زید در حال تعلیم، در تمام

این حالات، زید زید است و اکرام را بر این زید مطلق بجمیع احواله بار می‌کنیم.

وقتی که اکرام بر زید حمل شد طبیعتاً آن اطلاق در ناحیه زید به اطلاق در ناحیه حکم هم تسری می‌کند و آن حکم هم به ملاحظه حالات زید مطلق می‌شود. اکرام بر زید در حال قعود بار می‌شود: «**أکرم زیداً إن قعد**»، اکرام بر زید در حال قیام هم بار می‌شود: «**أکرم زیداً إن قام**»، اکرام بر زید در حال تعلّم هم بار می‌شود: «**أکرم زیداً إن تعلّم**»، یا «**أکرم زیداً إن علّم**» و نیز جمیع حالاتی که ممکن است در آن حالت، اکرام بر زید بار شود. پس در ناحیه اکرام هم می‌گوییم: چنین اطلاقی منعقد شد. به این می‌گویند: اطلاق حالی.

بنابراین تا اینجا از این نقطه نظر ما مطلبی نداریم که اگر مولا در مقام بیان گفت: **أکرم زیداً**، زید را مطلق فرض می‌کند و در نتیجه اکرام هم می‌شود مطلق. و لهذا مولا نمی‌تواند به عنوان اطلاق در عرض **أکرم زیداً**، یک حکم مثبت تکلیفی مماثل با این حکم ابتدائی را جعل کند **إلا بنحو التأكيد و العناية**. یعنی مولا نمی‌تواند بگوید: **أکرم زیداً إن**

قام، چون فرض ما بر این است که اکرام در اُکرم
زیداً به نحو اطلاق است و اطلاق شامل تمام موارد
حالات زید از قیام، قعود، جلوس، خواب، غیر
خواب، تعلیم، تعلّم و... می‌شود، اکرام بر آن حالات
منطبق است. اگر قرار باشد که مولا حکم مماثل
جعل کند این می‌شود مثلین و جعل مثلین هم ممتنع
است. بنابراین اگر در اینجا مولا به توسط حالی از
حالات حکمی را جعل کرد، معلوم می‌شود که در
اینجا عنایت بیشتری دارد.

چطور اینکه در بسیاری از قضایای وجوبیه
تکلیفیه و در استحبابیه این مطلب را داریم؛ یک
استحباب داریم و یک استحباب مؤکد، یک واجب
داریم و یک واجب مؤکد، یک حرام داریم و یک
حرام مؤکد، کراهت شدید، کراهت غیر شدید،
همه اینها بر حسب آن جعل‌های متفاوتی است که بر
همان جعل اولی مترتب شده است. پس از این باب
اشکال ندارد.

اما جعل حکم مماثل به عنوان جعل استقلالی
ممتنع است، به خاطر اینکه در وهله اول جعل شده

است. وقتی که مولا گفته است: زید را در هر حالی که هست باید اکرام بکنی، دیگر معنی ندارد دوباره بگوید: **أَكْرَمُ زَيْدًا إِنْ عَلَّمَ**. این دیگر جعل مماثل است و ممتنع است.

بناءً علی هذا ما اطلاق را به این نحو گرفتیم، نه به آن معنایی که مرحوم آقاضیاء گرفت و اشتباه بود. اهمالی را هم که ایشان گرفتند اشتباه بود و ما با ایشان در این مبنا مساعدت کردیم که طبیعت مهملة ایشان را بر طبیعت مطلقه خودمان منطبق کردیم.

نظر مرحوم آقاضیاء در اثبات مفهوم شرط با

تمسک به اطلاق در قضیه حملیه

دلالت قضیه حملیه بر اطلاق حکم نسبت به

موضوع

از اینجا کلام مرحوم آقاضیاء شروع می شود؛

ایشان می فرمایند که در قضایای حملیه، مثلاً در **أَكْرَمُ**

زَيْدًا مشخص است که وقتی شما اکرام را بر زید

حمل می کنید، استفاده انحصار جمیع مراتب اکرام و

حالات اکرام بالنسبة به زید می شود. یعنی تمام

اکرام‌هایی را که شما می توانید تصور کنید که مترتب

بر احوال زید است، بر زید بار کرده‌اید؛ یعنی «**أَكْرَمُ**

زیداً فی آیّ و عاءِ کان و فی آیّ و صفِ کان و فی آیّ عنوانِ. پس ما حکم را به نحو مطلق در زید منحصر کردیم. تمام حالات زید در این قضیه آورده شد؛ حالت قیام، حالت قعود، حالت نماز، حالت نیام، حالت تعلیم، حالت تعلّم، حالت تلبس، حالت عدم تلبس حتی بالاتر از این اگر عاریاً هم باشد باید اکرامش کنی. و این انحصار جمیع احوال زید است در اکرام و انحصار جمیع مراتب اکرام در زید است.

نقش ادات شرط در قضایای شرطیه

ایشان در قضیه شرطیه مطلبی دارند که می‌فرمایند: اصلاً ما بینیم این ادات شرط چه کار می‌کنند؟ این ادات فقط بین جزاء و بین شرط را ربط می‌دهند. یعنی ادات شرط دو قضیه حملیه را به یکدیگر ربط می‌دهند و می‌شوند یک قضیه شرطیه. فرض کنید که ما یک «جاء زید» داریم و یک «اکرم زیداً»، اینها دو قضیه حملیه هستند؛ «ان» شرطیه فقط این دو تا را به هم‌دیگر ربط می‌دهد، کار دیگری نمی‌کند. یعنی ادات شرط فقط می‌آیند آن قضایای حملیه را به هر عنوانی که باشند و به هر کیفیتی که باشند به هم‌دیگر منوط و مرتبط می‌کنند؛ این کار

شرط است.^۱

گفتیم که قضیه حملیه بالنسبة به موضوع دلالت بر اطلاق حکم می‌کند؛ یعنی با یک جعلِ شارع، حکم بجمیع احواله برای موضوع ثابت می‌شود، به نحوی که جعل مجدد ممتنع خواهد بود، چون در حکم مماثل است و ما این مسئله را در قضیه حملیه خواندیم و ثابت و تمام کردیم.

حالا می‌آییم در قضیه شرطیه؛ در قضیه شرطیه همان حکمی که در قضیه حملیه است مرتبط و منوط به شرط می‌شود؛ یعنی «**إن جاءک زیدٌ فأکرمه**» از دو قضیه حملیه مرکب شده است؛ یکی **جاء زیدٌ** و یکی هم **أکرم زیداً**. ما در قضیه حملیه **جاء زیدٌ** گفتیم که تمام آن محمول و تمام آن حکم در ناحیه عقدالحمل، اختصاص به موضوع بجمیع احواله پیدا می‌کند. در اینجا هم همین حرف را می‌زنیم و می‌گوییم که **اکرام زید بجمیع احواله و اقسامه منوط** به مجیء زید می‌شود؛ به نحوی که شارع و مولا نمی‌تواند حکم دیگری مماثل با **اکرام** را در عرض

۱. نهاية الأفكار، ج ۲، ص ۴۸۰.

«أكرم زيدًا إن جاء» جعل کند؛ به خاطر اینکه از همان اول همه را جعل کرده است. یعنی گفته است که اگر زید در حال قیام آمد باید اکرامش کنی، اگر زید در حال قعود آمد باید اکرامش کنی، اگر زید در حال تعلیم آمد باید اکرامش کنی و.... تمام حالات زید در این قضیه حملیه بیان شده است.

بنابراین همان طبیعت مطلقه‌ای که در قضیه حملیه داریم، معروض «إن» شرطیه شده و «إن» شرطیه نیز اطلاق آن را از بین نمی‌برد و تبدیل به اهمال نمی‌کند تا شما بگوئید که در اینجا طبیعت مهمله حمل بر موضوع شده و محمول واقع شده است، بلکه همان طبیعت مطلقه - بنا بر مبنای ما - که مطلق اکرام بجمیع اقسامه است منوط به مجیء شده است. بنابراین اگر مجیء نبود دیگر اکرامی هم در کار نیست؛ چون ما همه انواع اکرام را منوط به مجیء کردیم.

چطور اینکه در **أكرم زيدًا** همه انواع اکرام را منوط به زید کردیم و مولا دیگر نمی‌توانست یک اکرام جدا جعل کند؛ چون از اول با یک بیان همه را

جعل کرد و گفت: من تمام اقسام اکرام را؛ اکرام در حال قعود، اکرام در حال سجود، اکرام در حال قیام، اکرام در حال تلبس، اکرام عریاناً و... را برای زید جعل کردم؛ حال آیا دوباره می‌تواند بگوید: **أکرم زیداً إن قام؟!** این معنی ندارد؛ مگر اینکه در مقام تأکید باشد که آن یک حرف دیگر است.

عدم امکان جعل حکم مماثل

بنابراین کاری که «**إن**» در قضیه شرطیه می‌کند این است که در آنجا «**إن**» نبود و در اینجا «**إن**» فقط ارتباط این را با آن بیان می‌کند و کاری به چیز دیگر ندارد. «**إن**» در قضیه شرطیه می‌گوید که تمام انواع اکرامی که برای زید بود منوط به مجیء شد. پس آیا در این مورد شارع و مولا می‌توانند حکم جدیدی را جعل کنند و بگویند: اگر زید نیامد، باز هم اکرامش کن؟ این کار را دیگر نمی‌توانند بکنند؛ چون جعل حکم مماثل می‌شود و جعل مماثل را هم که گفتیم ممتنع است.

تمام اکرام‌های زید، منوط به مجیء زید شد. می‌گوییم: **إن جاءک زید فاکرم زیداً**. این طور است دیگر، یعنی **أکرمه** همان **أکرم زیداً** است متنها با

ضمیر «ه» آورده شده است. همه آن اکرام‌های زید منوط به مجیء می‌شود. وقتی که منوط به مجیء شد، اگر شارع در عرض این جعل اولی بگوید که این اکرام در حال مجیء سر جای خودش باشد، من در غیر مجیء هم اکرام را جعل کردم، در این صورت اطلاق در قضیه حملیه را از بین برده‌ایم.

پس شما یا باید اطلاق را در قضیه حملیه قبول کنید که دیگر جعل مماثل امکان ندارد، یا باید اطلاق را در قضیه حملیه قبول نکنید. اگر اطلاق را در قضیه حملیه قبول کردید، در قضیه شرطیه دلالت بر انتفاء عند الانتفاء می‌کند.

مرحوم آقاضیاء با این مبنا اثبات کردند که ما نه نیازی به لزوم داریم، نه نیازی به ترتب داریم، نه نیازی به علیت داریم و نه نیازی به علیت منحصره داریم، به هیچ کدام نیازی نداریم. و ما از باب اطلاق در قضیه حملیه به اثبات مفهوم در قضیه شرطیه می‌رسیم. یعنی همه اکرام‌های زید منحصر در مجیء زید می‌شود به نحوی که اگر شارع بخواهد حکم جدیدی را در قبال حکم اول، استقلالاً وضع کند،

می شود ممتنع.

امکان جعل حکم مستقل از باب تأکید

البته اگر کسی اشکال کند که شارع از باب تأکید می تواند حکم مستقل جعل کند. یعنی چطور اینکه در قضیه **أكرم زيداً** گفتیم که مولا می تواند تأکداً حکم جدیدی را جعل کند. مثلاً به خاطر اینکه به مقام علم زید احترام بکند، علم را به طور استقلال جعل کند و بگوید: «**أكرم زيداً إن علم**».

ما می گوئیم: این از باب تأکید است و اشکال ندارد. البته ایشان هم جواب داده اند و گفته اند: اگر تأکید باشد اشکال ندارد ولیکن ظهور قضیه شرطیه، غیر تأکید است و جعل استقلالی و اولی را می رساند.^۱ بنابراین ایشان به این وسیله در اینجا مفهوم را اثبات کردند.

تلمیح: ...؟

استاد: نه دیگر. ببینید ما الآن در اینجا دو قضیه داریم؛ یک قضیه **جاء زيدٌ** داریم که گذاشتیم یک طرف قضیه شرطیه و یک قضیه **أكرم زيداً** داریم که گذاشتیم طرف دیگر. **أكرم زيداً** قبل از اینکه در

۱. نهاية الأفكار، ج ۲، ص ۴۸۰.

قضیه شرطیه قرار بگیرد مطلقه بود، یعنی تمام اکرام‌ها را برای زید ثابت می‌کرد؛ حالا نیز در قضیه شرطیه تمام اکرام‌هایی که برای زید است مربوط به مجیء می‌شود، پس اصلاً در غیر مجیء حکمی باقی نمی‌ماند.

تلمیذ: حالا اگر آمدیم...؟

استاد: دیگر حکمی باقی نمی‌ماند. عدم مجیء هم یکی از حالات زید است.

تلمیذ: ...؟

استاد: ببینید آنچه که ما در مقام بیان آن هستیم این است که بگوییم: «**اِن**» شرطیه فقط بین اطلاق و بین موضوع را ربط می‌دهد، آن اطلاق را که دیگر اهمال نمی‌کند. کسی که می‌گوید: **اَکْرَمَ زَيْدًا**، می‌گوید که تمام اکرام‌ها برای زید است. یعنی شما در هر حالی که می‌خواهید زید را فرض کنید باید او را اکرام کنید. حالا در قضیه شرطیه می‌گویید: این زیدی را که در هر حالی می‌خواهید فرض کنید در صورتی است که زید بیاید. یعنی خودتان از اول عدم مجیء را خارج کردید. پس تمام اکرام‌های زید در زمانی است که مجیء باشد. حالا اگر گفتید که تمام اکرام‌های زید برای وقتی است که مجیء باشد و بعد

گفتید بعضی از اکرام‌ها برای وقتی است که مجیء
نباشد، این در اینجا دیگر جعل مماثل می‌شود و
اشکال پیدا می‌کند.

حالا یک اشاره می‌کنم تا ان شاء الله بقیه بحث را
در جلسه بعد ادامه بدهیم؛ ایشان بین جعل بسیط و
جعل مرکب خلط کردند. شما راجع به این فکر کنید
ببینید کجای قضیه اشکال دارد.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ